



کفت وگو

انتخابات ۲۴ آذر ۸۵ توفیق نسبی با موانع جدی

کفت وگو با علیرضا رجایی

۸۵/۱۰/۲۱



لطفاً تحلیل خود را در مورد انتخابات ۲۴ آذر ۱۳۸۵ (خبرگان رهبری، سومین شورای شهر و میان دوره ای مجلس) به لحاظ ویژگی ها و تفاوت هایی که با انتخابات پیشین داشت، بیان کنید.

تحلیل این انتخابات چه بسا از انتخابات دیگر پیچیده تر باشد، زیرا در پی سه انتخابات گذشته، تصور غالب این بود که در ایران تا اطلاع ثانوی ابزار انتخابات و صندوق آرا از کارایی گذشته برخوردار نیست و نمی توان به آن متکی بود؛ به همین جهت بسیاری نسبت به این انتخابات نگاهی مایوسانه داشتند. از این رو باید اهتمام کسانی که دست اندرکار فهرست ائتلاف اصلاح طلبان بودند را تحسین کرد؛ زیرا کمترین دستاورد آن،

محدود کردن فرایند آس آلودی است که در جامعه ماحکام بود. البته بررسی این "آس" به ارزیابی تفصیلی جدی نیاز دارد.

درواقع شمارد مورد فرایند آس، تحلیل مستقلی دارید؟
به طور کلی می توان از این پدیده عظیم گزارشی ارائه کرد؛ سیر دولت دوم خرداد و ماهیت آن، در نهایت در برابر نیروی مقاومتی وسیع قرار گرفت که ابعاد این فشارها فوق العاده گسترده و پیچیده، و به جهت شکل جدید و محتوم، مشابه دهه ۶۰ بود. در واقع دستاورد مهم انتخابات اخیر این بود که تا حدودی خاطره تلخ آن فشارهای فوق العاده را تحت تأثیر قرار داد. در همین حال باید از ایجاد خوش بینی مفرط و نادیده انگاشتن مشکلات و پیچیدگی های انتخابات سوم تیر ۱۳۸۴ جلوگیری کرد؛ زیرا اساس مسئله هنوز نگران کننده است و می توان گفت اساس معضل همچنان به قوت خود باقی است.

به طور کلی طی انتخابات اخیر و در بررسی سازماندهی نیروی راست افراطی، می بینیم که تا حدودی افسانه خلل ناپذیری این نیرو ابطال شد و در واقع نشان داده شد که آنها هم شکننده اند و حتی می توان در جهت تعامل با برخی گرایش های میانه روانه تر حامی آنها امیدوار بود. در عین حال، آن موانعی که در یکی دو انتخابات پیش ایجاد شد هنوز وجود دارد و نباید آنها را نادیده گرفت و باید بار دیگر آنها را به خود یادآوری کنیم. شاید اساس تحلیل از جامعه ایران تا آنجا که به انتخابات و پایگاه نیروهای

دموکرات برمی گردد، در دو پارامتر اساسی قابل بررسی باشد:

۱- رأی و انتخاب طبقه متوسط شهری که عمده پایگاه نیروهای دموکرات است، در مقاطعی همچون دوم خرداد که جامعه تا حدودی از آشوب ها و درگیری های عمیق سیاسی فاصله گرفته است به کل جامعه ایران تسری می یابد. ۲- ساخت حاکمیت به عنوان نهاد تضمین کننده سلامت برگزاری انتخابات، پیوسته و از همان آغاز پیروزی انقلاب در معرض انتقادات و بی اعتمادی های جدی قرار داشته است؛ برای نمونه در انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری، چهره های قدیمی نظام سیاسی همچون آقایان معین،

کروبی و هاشمی، هم نسبت به رخداد های پیش از انجام انتخابات و هم نسبت به شیوه شمارش آرا اعتراض های جدی داشتند و حتی ۱۲۰ مورد از تخلفات به دادگاه نظامی کشیده شد و البته نتیجه آن هم مشخص نشد. در مجموع، مسئله انتخابات برای ما به مسئله دموکراسی در ایران برمی گردد که در این صدساله برایش تلاش شده، ولی محقق نشده است. یکی از عوامل اساسی این عدم تحقق، نوع و بافت عجیب حاکمیت در دوره های مختلف بوده، در ایران پس از انقلاب نیز با نوعی بافت و حاکمیت الیگارشیک روبه رو هستیم؛ به این معنا که گروه ها و اقشار خاصی همواره در بافت نظام سیاسی حضور داشته و از مشارکت گروه های دیگر جلوگیری به عمل آورده اند.

آقای احمدی نژاد هم در شعارهای انتخاباتی اش چنین ادعایی داشت و معتقد بود گروه های خاصی هستند که از حضور ما ضعیف ترها در ساختار حاکمیت جلوگیری می کنند.

در وهله اول این شعار، اساس کار آقای خاتمی بود. وقتی وی شعار توسعه سیاسی را مطرح کرد، در آن زمان آقای عبدی در تشریح توسعه سیاسی به این موضوع پرداخت که اگر نیروها از جامعه مدنی به سمت ساختار سیاسی سرریز شوند، می توان گفت توسعه سیاسی موفق بوده، اما اگر این اتفاق نیفتد و برعکس از نظام سیاسی به سوی جامعه مدنی ریزش کرد؛ پروژه توسعه سیاسی شکست خورده و به تعبیر من بافت

اسفند ۱۳۸۵ و فروردین ۱۳۸۶
نژاد ایران

بسته الیگارشیک باقی مانده است. وقایع بعدی نشان داد که در حصول اهداف توسعه سیاسی ناموفق بوده‌ایم. اما منظور آقای احمدی نژاد از این محدودیت، نه پیشبرد توسعه سیاسی، بلکه جنگ قدرتی بود که در داخل ساختار الیگارشیک نظام قرار داشت و تا آنجا که به نیروهای راست افراطی برمی گشت، تلاشی در جهت اخراج جناح اصلاح طلب از ساختار حاکمیت و جایگزین ساختن نیروهای جوان وابسته به آنها بود. اتفاقی که به طور بارز تر در انتخابات مجلس هفتم افتاد و صلاحیت چهار هزار نفر از نامزدهای نمایندگی رد شد. در واقع منظور و هدف اصلی، اخراج اصلاح طلبان بود که به شکل وسیع انجام شد. نوع ممانعتی که باید صورت می گرفت از یک سو در قوه مجریه با اخراج مخالفان صورت گرفت و از سوی دیگر در قوه مقننه با سفت و سخت تر شدن اهرم های نظارتی؛ بدین ترتیب بافت الیگارشیک تا آنجا که به مسئله انتخابات مربوط می شد، پس از سوم تیر به شدت بسته تر شد. اصطلاح دوستان اصلاح طلب در مورد این وضعیت، "حاکمیت حزب سایه" یا "تحقق حاکمیت حزب پادگانی" است که درست هم به نظر می رسد. معنای چنین وضعی این بود که از این پس دیگر نمی توان چندان امیدوار بود، فرایند انتخاباتی تأثیری بر چگونگی و کیفیت بافت قدرت داشته باشد. سوی دیگر این چارچوب طبقه متوسط شهری ایران است که درگیر پیچیدگی های فوق العاده اساسی است. چنان که می دانیم پس از انقلاب، بخصوص در حین جنگ و پس از جنگ، شاهد افزایش مهاجرت های داخلی بودیم. این مهاجرت ها از روستاها به شهرها و از شهرهای کوچک به بزرگ بود که در نتیجه، شهرهای ایران به شکل عجیبی گسترده شدند. بدنه طبقاتی شهرها نیز از طبقه متوسطی تشکیل شده که به تدریج رشد و گسترش پیدا کرده است. طبقه متوسط شهری ایران پس از انقلاب، معمولاً در وضع متعارف حامی نیروهای دموکرات بود، یعنی هرگاه فضای کشور آرام بوده این طبقه به سمت نیروهای دموکرات جهت گیری کرده است.

در نخستین انتخابات ریاست جمهوری این طبقه به بنی صدر میانه رو رأی داد، اما وقتی حوادث سال ۱۳۶۰ فضا را نامتعارف کرد، نیروهایی که کمتر دموکرات بودند به ناگزیر مورد اقبال واقع می شدند. باز وقتی فضا از تلاطم افتاد، جامعه به آقای هاشمی با تلقی میانه روی رأی داد. این گرایش به تدریج ارتقا پیدا کرد و به انتخاب آقای خاتمی انجامید. در دوره خاتمی، جامعه از حالت متعارف خارج شد. مقاومت نیروهای ضد دموکراسی به قتل های زنجیره ای، یورش به کوی دانشگاه، محاکمات قضایی عجیب، توطئه گیری های کنفرانس برلین، تعطیلی مطبوعات، ترور و دستگیری نیروهای سیاسی و... منجر شد و در واقع اینها هم آتش تهیه سهمگینی بود که نیروهای ضددموکرات بر سر دموکرات ها و اصلاح طلبان فرو آوردند. در نتیجه فضا متلاطم شد و هر چند برخی معتقدند که باز هم اصلاح طلبان می توانستند رأی

بیاورند، اما اشتباهات آنان نیز کمک کرد تا دولت خاتمی بیش از اندازه در معرض نقد از موضع ناکارآمدی قرار گیرد و اقبال نسبی مردم به سمت جریانی سوق داده شد که آقای احمدی نژاد آن را نمایندگی می کرد. در واقع مجموعه آن اقدامات، تا حد زیادی امکان انتخاب دموکراتیک را از جامعه سلب نمود. وقتی تلاطم های ناشی از خلع ید دموکرات ها و اصلاح طلبان فروکش کرد و نیروهای جامعه مدنی نیز در حالت رکود نسبی قرار گرفت فضا قدری متعارف شد و نیروهای شناخته شده اصلاح طلبان تا اندازه ای از رأی مردم برخوردار شدند.

با وجود میل طبقه متوسط شهری - در وضع متعارف - به نیروهای دموکرات، باید توجه داشت که این طبقه درگیر ایدئولوژی های لیبرال و ایدئولوژی مصرف شده؛ که در آن چندان تقیدی به آرمان وجود ندارد، بلکه از تقای منافع شخصی و همان ایدئولوژی مصرف، وجه غالب این طبقه است.

● به نظر شما این طبقه غیر از طبقه متوسط مولدی بود که در دوران دکتر مصدق وجود داشت؟

بله، متأسفانه بورژوازی ایران هم در دوره اخیر فوق العاده ضعیف است. معمولاً پیوند بین بورژوازی و طبقه متوسط پرروزه دموکراسی در ایران را پیش برده، اما بورژوازی ایران به جهت ضعف آشکار خود تبدیل به نوعی بورژوازی سازشکار شده است و فاقد شرایط مقاومتی است که برای پیشبرد اهداف دموکراتیک ضرورت دارد.

● با این تحلیل که از طبقات ایران ارائه دادید، چرا از انتخابات و ریختن رأی به صندوق ها استقبال شد؟

همان طور که گفته شد این موضوع به خاطر آرامش نسبی جامعه است. در شرایط متعارف، جامعه شهری میل به میانه روی دارد که با اقبال نسبی به نیروهای دموکرات همسوست. اما این وضع به دلیل بافت الیگارشیک حاکمیت، تضمین شده نیست، فضای ایران به گونه ای است که هیچ گاه نمی توان دموکرات ها را حذف کرد، اما دموکرات ها هم هر بار که خواستند به بافت حاکمیت هجوم ببرند، یا با شکست روبه رو شده اند، یا در صورت توفیق نسبی نتوانسته اند از مواضع خود محافظت کنند.

● در شورای شهر دوم از سوی تمامی نیروها کاندیدا داشتیم؟

بله، اما جامعه از حالت متعارف خارج شده بود؛ شدت فشار که زیاد می شود، اعتماد مردم از اصلاح طلبان و دموکرات های بیرون حاکمیت به طور کامل سلب نمی شود، اما مردم در

**باید اهتمام کسانی که دست اندرکار
فهرست ائتلاف اصلاح طلبان بودند را
تحسین کرد؛ زیرا کمترین دستاورد آن،
محدود کردن فرایند یاس آلودی است که
در جامعه ما حاکم بود**

کارآمدی آنها تردید می کنند، این چیزی است که دکتر مصدق هم دچارش شد. وقتی بحران کارآمدی ایجاد می شود، جامعه شهری که خواستار ارتقای زیست و وضعیت خودش است ترجیح می دهد یا مداخله نکنند یا تمایلات محافظه کارانه داشته باشد و مسئله امنیت برایش اولویت پیدا می کند. بنابراین نسبت دادن پیروزی محافظه کاران به شعارهای اقتصادی یک تحلیل تقلیل گرایانه است. به نظر من شعار

**مسئله انتخابات برای ما به مسئله
دموکراسی در ایران برمی گردد که در این
صدساله برایش تلاش شده، ولی محقق
نشده است**

اقتصادی اصلاح طلبان تأثیر زیادی در شکست آنها نداشت، بلکه بیشتر نوسانات توسعه سیاسی ایران است که با چرخه معیوب رو به روست، چراکه ضعف تاریخی بورژوازی ایران، در کنار ناپیگیری طبقه متوسط و فقدان سازماندهی آنها (که مطالبات بسیار وسیع، اما عملکرد گاه نزدیک به صفر دارد)، پروژه دموکراسی ایران را در هر مقطع پس از اندکی پیشرفت نسبی یا ارتجاع و بازگشت به عقب، مهار می‌کند، بنابراین نباید فکر کنیم که با انتخابات اخیر مسئله ایران حل شد. بافت الیگارشیک متصلب - به این معنا که به نیروهای بیرونی اجازه حضور نمی‌دهد، اما در پیشبرد اهداف خودش خیلی منعطف است، یعنی می‌تواند انتخابش آقای احمدی نژاد باشد یا هر کس دیگری - و موانع انتخابات آزاد همچنان به قوت خود باقی است، بویژه که ممکن است امروز قضایای هسته‌ای فضا را دوباره از حالت متعارف خارج کند و باز هم امنیت دغدغه اصلی شود.

برخی آرامش مقطعی جامعه را آتش زیر خاکستر می‌دانند و برخلاف شما آن را متعارف نمی‌دانند. در حال حاضر متأسفانه گفتمان غالب منطقه، امنیت است و گفتمان دموکراسی رخت بر بسته و موج آن ایران را نیز در بر گرفته است. مردم، ایران را با عراق و افغانستان و ناامنی‌های آنجا مقایسه می‌کنند، بعد احساس می‌کنند که روند کنونی سیاست‌های تهاجمی، در نهایت به رویارویی می‌کشد. در نتیجه به جریانی رأی می‌دهند که توان مقابله و رویارویی با افراطی‌گری را دارد.

بیشتر بحث من متوجه درگیری در داخل حاکمیت بود؛ در دوره‌ای که قضیه انرژی هسته‌ای هنوز مسئله نشده بود و مردم تجربه جریان محافظه‌کار را نداشتند؛ مهم‌ترین استدلالی که در مقابل موافقان شرکت در انتخابات وجود داشت این بود که آقای خاتمی با آن همه سوابق

نتوانست در برابر محافظه‌کاران کاری کند، آقای معین چه می‌تواند بکند؟! یعنی بحران کارآمدی وجود داشت، اما با گذشت یکسال و نیم از انتخابات نهم، بسیاری از شرایط تغییر یافته است. شاید بتوان گفت اکنون در دوران دوم آقای هاشمی هستیم. تلاطم سیاسی در جامعه وجود ندارد، اما تجربه راست وجود دارد. در دوره حاکمیت اصلاح طلبان، جدا از حمایت مردمی، مجموعه وسیعی از دانشجویان، مطبوعات و احزاب هم عقبه آنها بودند. بنابراین کنترل اصلاح طلبان مستلزم حضور یک نیروی عظیم و بی‌محابای فشار بود که وارد شد و نتیجه داد. بدین ترتیب از اواسط دوره دوم خاتمی، بخش عمده‌ای از عقبه اصلاحات زمین گیر شدند تا حدی که این عقبه در مقابل خود دولت خاتمی هم ایستادند و

رویکرد تحریم پیدا کردند. در این انتخابات آن تلاطم وجود نداشت، بلکه جای آن را احساس خطر گرفته است.

از سوی، شعارهای دولت آقای احمدی نژاد تحقق پیدا نکرده، بنابراین آتش‌بسی اتفاق افتاده و درگیری آنجنانی وجود ندارد. رویارویی‌ها، محاکمات، تعطیلی مطبوعات، ترور و دیگر بحران‌ها علیه نیروهای دموکرات هم مدتی است - حداقل به شدت سابق - وجود ندارد.

مردم به دنبال تجربه یک سال و نیم گذشته، برخی مقایسه‌ها را انجام می‌دهند، مثلاً می‌گویند انسجام اصلاح طلبان تا حدی بود که پنج سال حول آقای خاتمی بودند و در سه سال آخر برخی انتقادهای نسبت به دولت آقای خاتمی شروع شد، اما دولت آقای احمدی نژاد تنها با گذشت چند ماه به تعارض با دوستان خود، آقایان خوش چهره، ناداران و افروغ کشیده شد. تقریباً همه نیروهای محافظه‌کار و اصول‌گرا به تدریج دور زده شدند؛ مردم هم به این جمع‌بندی رسیدند که شاید ایشان نتوانند مدیریت جامعه را داشته باشند؛ بویژه در دوره بحران که اعتماد مردم به دولت ضرورت و نقش زیادی دارد. آیا روند انتخابات اخیر، ناشی از این تحلیل نبود؟

بله، دست‌کم در بین بخشی از جناح راست متعادل و میانرو این وضعیت موثر بود. در عین حال در بین توده‌های مردم و جامعه شهری بخصوص شهرهای بزرگ، تحقق نیافتن شعارهای آقای احمدی نژاد و اتفاقات اقتصادی که در جهت عکس افتاده، باعث بریدم شدن مردم شده و به سلب اعتماد نسبی مردم انجامیده است. باید این نکته را هم در نظر گرفت که به صرف برگزاری یک انتخابات، ما ادله کافی برای تحلیل کلان نداریم. حتماً حمایت‌های جدی از آقای احمدی نژاد در لایه‌های شهرهای متوسط و کوچک وجود دارد، در واقع باید اساس تحلیلی که پس از سوم تیر به آن رسیدیم را محفوظ نگه داریم، اما با این تبصره که جریان مقابل انعطاف‌های زیادی در برنامه‌هایش دارد و ممکن است شناورتر از آن مقطع عمل نماید. از سوی دیگر این گونه نیست که راه بر نیروهای اصلاح طلب به طور کامل بسته شده باشد، دست‌کم برای نیروهای میان‌روتر اصلاحات، راه‌هایی - هر چند محدود - وجود دارد.

برخی معتقدند این انتخابات برای اصلاح طلبان یک پیروزی نسبی و برای حامیان دکتر احمدی نژاد یک شکست مطلق بود، اما با توجه به تحلیل شما نباید دچار ساده‌اندیشی شد و این انتخابات را شکست مطلق جناح دکتر احمدی نژاد تلقی کرد.

بله، برای آنها یک ناکامی موقتی است که ممکن است فضا دوباره به نفع جناح آنان (و نه لزوماً شخص آقای احمدی نژاد) اعاده شود.

در انتخابات شورای شهر دوم با

آقای عبدی در تشریح توسعه سیاسی گفت: فضای ایران به گونه‌ای است که هیچ‌گاه نمی‌توان دموکرات‌ها را حذف کرد، اما دموکرات‌ها هم هر بار که خواستند به بافت حاکمیت هجوم ببرند، یا با شکست روبه‌رو شده‌اند، یا در صورت توفیق نسبی نتوانسته‌اند از مواضع خود محافظت کنند

فضای ایران به گونه‌ای است که هیچ‌گاه نمی‌توان دموکرات‌ها را حذف کرد، اما دموکرات‌ها هم هر بار که خواستند به بافت حاکمیت هجوم ببرند، یا با شکست روبه‌رو شده‌اند، یا در صورت توفیق نسبی نتوانسته‌اند از مواضع خود محافظت کنند

انتخابات است و بیشتر هم در چشم‌انداز ایران اشاره شده که برای پیشبرد امر دموکراسی باید به پایگاه‌های اجتماعی جریان راست توجه کنیم، یعنی ما به یک راست دموکراتیک نیاز داریم و بدون آن، پروژه دموکراسی در ایران پیش نخواهد رفت. در شرایط متعارف، جامعه ما استعداد این را دارد. در واقع خطر، وضعیت الیگارشیک حاکمیت و پشتیبانی تشکیلاتی‌ای است که از آن برخوردار است. سومین نکته این است که این مسیر، تضمین شده نیست. چهارم، در انتخابات شوراها به دلیل اینکه اهمیت کمتری از مجلس دارد و همچنین به دلیل زمین خوردن هژمونی جریان دموکرات و اصلاح طلب داخل حاکمیت، بافت حاکمیت کنونی - به جهت عدم احساس نگرانی همانند گذشته و چه بسا به دلیل نیاز به کسب حمایت‌های بیشتر در جریان فشارهای بین‌المللی اخیر - قدری منعطف‌تر عمل کرد، همواره میزان اعمال فشار با میزان نگرانی تناسب دارد. جریان اقتدارگرا در این انتخابات، کمتر احساس خطر می‌کند.

چرا این احساس خطر کمتر بود؟

به خاطر این‌که نهادهای کمتر موثری در معرض انتخابات قرار داشتند. شورای شهر اهمیت کمتری از انتخابات مجلس دارد و ترکیب نامزدهای تأییدشده برای مجلس خبرگان نیز به گونه‌ای نبود که هرگونه آرایش آرا، تأثیری در جهت‌گیری‌های بعدی آن بگذارد.

از نظر کیهان و آقای احمدی نژاد انتخابات شوراها بسیار مهم بود، چرا که مقدمه انتخابات ریاست جمهوری است و اصول‌گراها دائم نگران بودند که چرا به فهرست واحد نمی‌رسند؟

نگرانی‌شان از نفس خود این انتخابات نبود، بلکه از این منظر بود که زنجیره توالی پیروزی‌هایشان گسسته می‌شد و این گسست می‌توانست زمینه‌ای برای شکست‌های بعدی شود.

مقدمه یک سال قبلش هم بدین گونه بود که هرگاه آقای عسکراولادی با اصلاح‌طلبان تماس می‌گرفت، در جناح مقابل مخالفت می‌شد یا هنگامی که همه سراغ هاشمی می‌رفتند، آنها هم‌زمان نگرانی خود را از ائتلاف هاشمی، کروی و خاتمی ابراز می‌کردند؛ یعنی بیش از انتخابات، نگران ائتلافی بودند که می‌توانست برای حضور مردم در زمان بحران یا بزنگاه، فراخوان کند.

اما خود این می‌توانست نگران‌کننده نباشد، ضمن این‌که زمام کار در شهر بزرگی مثل تهران راز دست ندادند و به‌طور تقریبی همان چارچوب شورای قبلی همچنان مسلط است اتفاقی که در حال افتادن است این است که عده‌ای از اصول‌گرایان در حال اصلاح‌طلب‌شدن یا

میان‌رو شدن هستند و رگه‌ها وجه غالب این شورا، همان شورایی است که احمدی نژاد راهبردار کرد.

مقام رهبری هم تعریفی ارائه

نکرده است. اگر این گروهی در تهران در چند انتخابات اخیر هیچ فهرستی تبدیل به فهرست مرجع نشد، بلکه فهرست مرجع، تلفیقی از فهرست‌ها شد، یعنی هیچ گروهی در ایران مرجعیت سیاسی

انحصاری ندارد

توجه به انفعالی که در مردم و اصلاح‌طلبان بود، هر چند انتخابات کاملاً آزاد برگزار شد و اعتراضی به آن نشد، جریان آبادگران ۲/۵٪ آرای واجدین شرایط را در شهرهای بزرگ به دست آوردند. در انتخابات شورای شهر سوم نیز با توجه به این‌که بخش اعظم مدیریت انتخابات برعهده آبادگران بود و به آن صورت هم جابه‌جایی اتفاق نیفتاد، باز هم فهرست حامیان دولت - رایحه خوش خدمت - حداکثر ۲٪ واجدین شرایط را به دست آورد. آیا می‌توان گفت که این رأی چه در شورای شهر دوم و چه در شورای شهر سوم یک رأی تشکیلاتی است؟ اگر این گونه است، در نهمین انتخابات ریاست جمهوری، چه شد که آرا این قدر بالا رفت؟ برخی این آرا را ناشی از شعارهای طبقاتی آقای احمدی نژاد مانند برخورد با مافیای ثروت و قدرت یا دفاع از محرومان می‌دانند، برخی آن را ناشی از نقد شبه‌براندازانه ۲۷ سال نظام می‌دانند - که اگر ما این مسائل را در مطبوعات مطرح می‌کردیم به عنوان برانداز محکوم می‌شدیم - نظر شما چیست؟ این آرای ۱۷ میلیونی از کجا آمد؟

پاسخ به این پرسش مستلزم کار دقیق روی آرایش این آرا در شهرهای بزرگ و کوچک است که تاکنون چنین آماری ندیده‌ام. اما آنچه به نظر می‌رسد این است که عامل تشکیلات، عامل تعیین‌کننده‌ای در چند انتخابات آینده ایران خواهد بود. نمی‌خواهم بگویم عامل اصلی، اما می‌خواهم بگویم تعیین‌کننده است، همان‌طور که در چند انتخابات اخیر این گونه بوده. البته این تحلیل متکی بر مشاهدات است و نه مبتنی بر کار علمی، چرا که در ایران بخصوص در تهران در چند انتخابات اخیر هیچ فهرستی تبدیل به فهرست مرجع نشد، بلکه فهرست مرجع، تلفیقی از فهرست‌ها شد، یعنی هیچ گروهی در ایران مرجعیت سیاسی انحصاری ندارد. به نظر می‌رسد وجه شناور طبقه متوسط شهری براساس ملاک‌هایی که متکی بر شناخت نسبی از افراد و شخصیت‌هاست، عمل می‌کند. یکی از معیارهای این طبقه انتخاب تعادل و میان‌رویی و تأمین منافع بیشتر است. اگر این حرف درست باشد، باید گفت جریان اقتدار طلب موفق شده هژمونی جریان اصلاح طلب را در هشت سال خاتمی در ایران بگیرد و به زمین بزند. آنها از آنجاکه از یک رأی تشکیلاتی

برخوردارند، در بزنگاه‌ها خوب عمل می‌کنند. اگر جریان مرجع سیاسی وجود نداشته باشد، این رأی تشکیلاتی در پشت صحنه به صورت برنامه‌ریزی شده عمل می‌کند و روی صحنه آرا و شعارهای خود را مثل هر جریان سیاسی دیگر براساس کسب مقبولیت عام طراحی می‌کند. آنها مانند هر جریان سیاسی دیگر عمل می‌کنند، اما از چیزی برخوردارند که دیگران فاقد آن هستند؛ آن هم تشکیلاتی پشت پرده با رأی قابل محاسبه است. پس نخست این‌که آرای تشکیلاتی به قوت خود باقی است.

نکته دوم این‌که پیروزی میان‌روهایی هر دو جناح یکی از دستاوردهای این

باید اساس تحلیلی که پس از سوم تیر به آن رسیدیم را محفوظ نگاه داریم، اما با این تبصره که جریان مقابل انعطاف‌های زیادی در برنامه‌هایش دارد و ممکن است شناورتر از آن مقطع عمل نماید

در ایران بخصوص در تهران در چند انتخابات اخیر هیچ فهرستی تبدیل به فهرست مرجع نشد، بلکه فهرست مرجع، تلفیقی از فهرست‌ها شد، یعنی هیچ گروهی در ایران مرجعیت سیاسی انحصاری ندارد



رای ملیت

دادند که اصلاح طلبی غیر اصول‌گرا نداریم و اصول‌گرایی غیر اصلاح طلبی هم نداریم. این شعار اصول‌گرای اصلاح طلب را گروه قالیباف مطرح کرد و هم با اصول‌گراها و هم با اصلاح‌طلبان پیوند خوردند و در نتیجه رأی بالایی آوردند. شما می‌گویید پس از انتخابات نهم یک اجماع نانوشته‌ای در روشنفکران به وجود آمد که می‌گفت امید می‌آید به آینده صندوق رأی نیست و دموکراسی از درون صندوق رأی بیرون نمی‌آید، ولی تحولات در جامعه چیز دیگری را نشان داد، بعضی‌ها اعتقاد دارند که نارضایتی در مردم بسیار اوج گرفته و شعارها بدون جواب مانده و دامنه مطالبات آنقدر زیاد شده که حتی نماینده‌های مجلس هم فضای حوزه انتخابیه‌شان را در مجلس منعکس کردند و به آرامی مخالف دولت شدند. در این فضا است که می‌بینیم ناظران انتخابات هم نمی‌توانستند یک‌دست باشند و به نظر می‌رسد در وزارت کشور هم بین آقایان هاشمی، ثمره، ذوالقدر و پورمحمدی وحدت وجود نداشت، بنابراین، این ویژگی بود که انتخابات را تضمین کرد تا تقلب چشمگیری صورت نگیرد. ما تصور نمی‌کردیم که انتخابات آزاد داشته باشیم، ولی از تحولات جامعه هم بی‌خبر بودیم که به چه سمتی می‌رود و امیدمان را از دست داده بودیم، شما تا چه حدی تصور می‌کنید این تعبیر درست است؟

به نظر می‌آید بخش قابل توجهی از جریان محافظه‌کار یا اصول‌گرا به این نتیجه رسیدند که در برابر حرکت اصلاحات، انتخاب آقای احمدی نژاد، انتخاب مناسبی نبوده است. در واقع، دیگر وحدت نسبی در سوم تیر وجود ندارد. البته در مرحله اول ریاست جمهوری قبلی هم کیهان‌نگرانی خود را حتی در شب انتخابات اعلام و تقریباً از پیروزی اصول‌گرایان ابراز ناامیدی کرد. آقای شریعتمداری در سرمقاله روز پنج‌شنبه پیش از روز انتخابات بدین مضمون نوشته بود که ما با این تنوع آراء، انتخابات را با ختمیم، بنابراین بین آقایان کروبی، معین و هاشمی باید ارزیابی کرد و بدین ترتیب نگرانی خود را از شکست اصول‌گرایان به شکل گسترده‌ای بیان نمود. در مرحله دوم، انتخاب بین آقایان هاشمی و احمدی نژاد بود و آنها طبیعتاً به راحتی به اجماع رسیدند. پس از این که آقای احمدی نژاد آمد، طیف‌هایی از آنها متوجه شدند که انتخاب وی صحیح نبود. فکر می‌کنم مثل همه مراحل گذشته که هر زمان اختلاف و شکافی در حاکمیت ایجاد می‌شد، فرصتی برای تنفس پدید می‌آمد. این شکافی که در اجماع سوم تیر به وجود آمد کم‌کم کرد که این انتخابات با توفیق نسبی رو به رو شود. یعنی دیدند تندروی‌های آقای احمدی نژاد در زمینه‌های مختلف است و حتی دستاوردهای نظام را زیر سوال برده و همه‌کاره‌ان نظام را خائن‌ترین کرده است. گفته شد پس از انقلاب نخستین دولت اسلامی تشکیل شده، در واقع دولت نهم این اواخر به این نتیجه رسید که اصلاً نیازی به اجماع ندارد و خودش قائم به ذات است. بنابراین آن حد از تمایل که برای کنترل آقای احمدی نژاد شد، همراه با احساس نگرانی که در راست‌های میانه و متعادل اتفاق افتاد، این فرصت را ایجاد کرد، ولی اگر به هر دلیلی نگرانی‌هایی که از جنس نگرانی‌های پس از دوم خرداد، بخصوص پس از مجلس ششم - در بین کلیت راست اتفاق افتاد و آنها را به وحدت نسبی رساند، مجدداً اتفاق بیفتد، ممکن است خیلی از این شکاف‌ها پر شود، البته در گذشته اصلاح‌طلبان اشتباهاتی کردند و آن این بود که نیروهای کاتالیزور و حائل بین خودشان و محافظه‌کاران را از بین بردند، ولی این بار جبران کردند. این امر نشان داد که اصولاً حرکت

دموکراسی در ایران یک حرکت حزبی یا جناحی نیست، بلکه حرکتی ملی است و این حرف در مواردی به این تعبیر شده که افراد و جریان‌هایی مثل ما دارند سهم خواهی می‌کنند، در حالی که سهم خواهی در کار نبود. خوشبختانه این بار تا حدی آن نیروهای کاتالیزور حائل بازسازی شدند، که نقطه بارز آن، آرای بود که به آقای هاشمی دادند.

تحلیل شما در باره ۵۰۰ هزار رأی اضافی آقای هاشمی نسبت به دیگر کاندیداهای خبرگان چیست؟

برنامه‌های آقای احمدی نژاد احساس ناامنی ایجاد می‌کند، به همین دلیل آقای هاشمی که نیرویی متعادل بود و همه گرایش‌ها به این مسئله اعتقاد داشتند، اعم از اصلاح‌طلبان و راست‌های میانه به او رأی دادند و حتی به نظر می‌رسد اقشار سنتی و دموکرات‌ها هم به او رأی دادند.

حدود شش ماه پیش آقایان حسن روحانی، موسویان، هاشمی و خاتمی از سیاست هسته‌ای خودشان دفاع کردند، بخصوص زمانی که پرونده اتمی ایران از آژانس بین‌المللی به شورای امنیت رفت و یک بار هم در شورای امنیت به اجماع، تحریم یک‌دستی صورت گرفت. در این مقایسه، مردم به این نتیجه رسیدند که این معتدل‌ها جلوی جنگ را می‌توانند بگیرند. به نظر می‌آید از ابتدای انقلاب، مردم هر زمان به نیروهای دموکرات رأی دادند، تصورشان این بود که دارند به نیروهای میانه‌رو هم رأی می‌دهند، یعنی به آنهایی که کمتر در زندگی مردم مداخله می‌کنند و فضای سیاسی و اجتماعی را هم باز می‌کنند. برای نمونه تصور می‌کردند آقای خاتمی با تنش‌زدایی فضا را متعادل و آرامش ایجاد می‌کند، ولی چیزی که اتفاق افتاد خلاف تصور مردم بود. به نظر می‌آید که میل جامعه شهری حتی از زمان گذشته بسوی میانه‌رویی و امنیت ایجاد کند، غافل از این که در ایران همیشه الیگارش‌های حکومتی غالباً در برابر این جریان‌ها و چهره‌های میانه‌رو و دموکرات مقاومت‌های شدیدی می‌کنند و ناامنی به وجود می‌آید. دست‌کم می‌توان گفت این گونه انتخابات، به دنبال

که در دو انتخابات گذشته توفیقی به دست آورده بودند، رفته رفته از ابتدای امر معلوم شد که این شکاف رو به گسترش است و نوعی توهم و غرور ناشی از پیروزی در آنها دیده می‌شد.

مجموعه‌ای که آقای احمدی نژاد را نمایندگی می‌کند هم یکدست نیست. نیروی حامی ایشان از طیف‌های مختلف اجتماعی تشکیل می‌شود. البته الان مطمئن نیستیم که همان ترکیب به قوت خودش باقی است. در حوزه‌های مختلف اقتصادی براساس امکانات و در نتیجه حضورشان در بافت نظامی - امنیتی جمهوری اسلامی؛ حوزه‌های وسیع اقتصادی دارند که این حوزه‌های وسیع لزوماً همه در اقتصادهای غیر متعارف نیست، خیلی از آنها شرکت‌ها و دادوستدهای متعارف دارند و با پشتوانه امکانات حکومتی توانسته‌اند منافع وسیعی به دست بیاورند و حتی توانسته‌اند - هر چند به شکل مصنوعی - تا حدی در بخشی از بورژوازی ایران استقرار پیدا کنند. اینها دورنمای برنامه‌های آقای احمدی نژاد را برای منافع خود خطرناک می‌بینند و نوعی میانه‌روی در آنها به تدریج زنده شده. به نظر من اگر این ارزیابی درست باشد، به طور قطع حمایت آنها از دولت سلب شده است، بخشی دیگر از پیاده نظام‌های اصول‌گرا و حامی آقای احمدی نژاد وجود دارد که در سطح جامعه دارای تحصیلات دانشگاهی هستند و یاکارمندهای رده‌های میانه هستند. اینها مجذوب شعارهای عدالت طلبانه و ارزشی - اخلاقی آقای احمدی نژاد شدند، البته آقای احمدی نژاد موفق به تحقق آن نشد، یعنی برخی از ویرترین‌هایی که وجود داشته و هر ساله در مورد آنها به دولت‌های بعد از جنگ انتقاد می‌شده؛ مانند جشنواره فجر، نمایشگاه کتاب و... از نظر آنها وضع بدتری پیدا کرده‌اند. انتقاد اخیری که از آقای مشایبی شد نیز تأیید کننده این وضع است. بنابراین می‌بینیم که دیگر اینها حامی آقای احمدی نژاد نیستند و در واقع شکافی بین جریان‌هایی که آقای احمدی نژاد نماد آنها بود - چه در افشار بالا و چه در پایین - ایجاد شده و ریزش وسیعی پیدا کرده است.

با توجه به تحلیل‌های شما، ایشان برآیند جریان راست سنتی و راست مدرن نیست، مثلاً آقایان عسکرو لادی، ناطق نوری، قالیباف و هاشمی موضع داشتند. راست معرفتی و حوزه‌های علمیه هم با ایشان موضع داشتند. می‌خواهیم بدانیم که ایشان برآیند کدام طبقه است؟

تقریباً هیچ‌کس و یا جناحی نمی‌تواند برآیند کل این جریان راست بسیار متنوع در ایران باشد؛ در واقع ما باید شاهد تقسیم‌بندی در بین خود جریان راست باشیم. برای نمونه در بین بخشی از نیروهای داخل حاکمیت به نام اصلاح طلب نیز، هم حزب کارگزاران و هم جنبه مشارکت را داریم، ولی آنها نتوانستند. پیش از انتخابات اخیر تا مقطع پایان دوم خرداد یک فرد و جریان و یا شخصی را پیدا کنند که برآیند همه باشد. شکاف‌هایی که در دوره آقای احمدی نژاد

خود جنبش‌های اجتماعی و دموکراتیک را پدید می‌آورد، مانند نهضت ملی یا دوم خرداد. اگر اوایل انقلاب و پس از زلزله‌های آن را کنار بگذاریم، تقریباً در هیچ‌کدام از مقاطع پیش از انتخابات شاهد چنین جنبش‌هایی نیستیم، بخصوص در مقطع انتخاب آقای خاتمی، چیزی به نام جنبش به صورت وسیع که قابل مشاهده باشد وجود نداشت. شاید آتشی زیر خاکستر وجود داشت، ولی انتخاب عمومی مردم به برنامه‌های آقای خاتمی بود که برنامه‌هایی مسالمت‌جویانه بود و امکان گشایش‌های اجتماعی، اقتصادی ایجاد می‌کرد و انصافاً هیچ تصویری از بحران و درگیری نبود. همین برنامه‌ها را رویکرد ما مردم را جذب کرد، ولی جنبش اجتماعی متعاقب آن که با آمدن آقای خاتمی ایجاد شد، از آن به بعد تلاطم ایجاد کرد.

آیا کاهش آرای حامیان دولت، به دلیل برخورد با دانشجویان نبود؟ و مطرح کردن دانشجویان ستاره دار و این که روسای دانشگاه‌ها دیگر انتخابی نبودند، بلکه انتصابی بودند، حذف‌هایی که در سطوح مدیریتی و کارشناسان صورت گرفت، برخوردی که با دانشگاه آزاد شد. آنها می‌گویند اینها جزو برنامه انقلاب مدیریتی ما بوده است. همچنین انسجامی که در بین آبادگران بود به تدریج از دست رفت. از یک سو گفته می‌شود دنیا احمدی نژادی می‌شود و از سوی دیگر می‌بینیم که در داخل ایران مجلس شورای اسلامی نیز با ایشان درگیر شده و بیش از دو بیست رای تشکر به دکتر جاسبی می‌دهند. وقتی پرونده اتمی به مجلس می‌رود، به دولت برمی‌گرداند که خودتان تصمیم بگیرید. طرح پرسش از دولت یا مقابله هشت نفر در شورای شهر و از دست دادن حمایت آقایان چمران و شیبانی که سالم‌ترین اصول‌گرایان اند، از جمله موارد نشان دهنده شکاف میان حامیان دولت است. پرسش این است که چرا انسجام و وفاداری نیروهای نزدیک به خود را از دست می‌دهند؟ آیا به دلیل کمی تجربه است یا به دلیل وصل بودن به یک منبع اقتصادی است؟ معمولاً هرکس به نفت و منابع دیگر اقتصادی وصل باشد پشتش محکم است و رویکردش به مردم کمتر می‌شود. لطفاً برای خوانندگان نشریه این مسائل را ریشه‌یابی کنید.

معمولاً همه جریان‌های سیاسی در ایران خیلی خلق الساعه تشکیل می‌شوند و هیچ فرایند و پیشینه مبارزاتی در پس و پشت آنها به چشم نمی‌خورد که باعث انسجام نسبی ارگانیک شود و وحدت آنها را دامنه‌دار و بلندمدت کند. متأسفانه در جریان‌های اصلاح طلب و یا دموکرات هم

این مسئله کاملاً به چشم می‌خورد و این موضوع تنها منحصر به جریان آبادگران نیست. همان‌طور که آقای ناطق نوری اشاره کرد، او در ایجاد جریان آبادگران نقش داشته و در مقطعی تا انتخابات مجلس هفتم هم در سازمان دهی و پیشبرد پروژه آبادگران حضور داشته است. ولی پیش از انتخابات ریاست جمهوری نهم این ریزش‌ها صورت گرفت و از همان موقع بحث شد که آقای ناطق نوری مخالف شده و خودش را بازنشسته کرده است. از آنجا

برای پیشبرد امر دموکراسی باید به پایگاه‌های اجتماعی جریان راست توجه کنیم، یعنی ما به یک راست دموکراتیک نیاز داریم و بدون آن، پروژه دموکراسی در ایران پیش نخواهد رفت

اصولاً حرکت دموکراسی در ایران یک حرکت حزبی یا جناحی نیست، بلکه حرکتی ملی است

بین جریان های راست آشکارتر شد نشان می دهد که هیچ کدام نمی توانند برآیندکل آن جریان باشند، جریانی که فوق العاده ایدئولوژیک است طبیعتاً نمی تواند بورژوازی تجاری - سنتی را نمایندگی کند که به هر حال به منابع قابل توجهی متکی است و مایل است که آنها تأمین شوند. اگر نطفه های راست صنعتی در ایران بسته شود، آقای احمدی نژاد نمی تواند آن را نمایندگی کند. ایشان برنامه های برای نوسازی و توسعه صنعتی ندارد و بیشتر "دولت بحران" تلقی می شود. مثلاً اگر پرونده هسته ای وارد بحران عمیقی شود، ایشان با آن ارزیابی که دارد، فکر می کند مناسب آن وضع خواهد بود. به طور کلی از نظر ایدئولوژیک، دولت احمدی نژاد بیشتر مواضع به ظاهر چپ گرایانه خرد بورژوازی دهقانی دارد و در نهایت اگر قرار باشد حامیانی برای او باقی بماند، از میان همین اقشار خواهند بود. **●** به نظر می رسد این دولت مناسب وضعیت بحران نیز نخواهد بود، زیرا نزدیک ترین نیروهایش را از دست داده است. در مقاومت پیروز لبنان، ۴ نفر از حزب کمونیست شهید دادند، از حزب سوسیالیست و ناسیونالیست شهید دادند و پیروزی شان در بر گیرنده همه گرایش ها بود. در کانون مدیریت بحران، اگر نزدیک ترین دوستان هم طرد شوند، در بحران احتمالی نمی تواند مقاومت کند. شعار آزادی قدس می دهیم و انحلال اسرائیل و انکار هولوکاست و نتیجه آن بر آشفتن قوم یهود است، ولی انسجام درونی مان روز به روز ضعیف تر می شود. جریان راست هم به این نتیجه رسید که ایشان در بحران، کاری نمی تواند بکنند. در بحران، اعتماد مهم است. ایشان حتی شعار بردن نفت بر سر سفره مردم را نیز منکر شدند.

آقای احمدی نژاد متعلق و نماینده یک جریان نظامی - امنیتی است که تحلیل امنیتی کلان دارد و آن عبارت است از این که اصولاً جمهوری اسلامی به عنوان نظامی انقلابی یک دشمن اساسی به نام غرب و مشخصاً آمریکا دارد، وضع و نسبت این نظام انقلابی با آن دشمن اصلی به جهت امنیتی یک نسبت تناقضی و حل نشدنی است. از نظر این تحلیل، اصولاً آمریکا در صدد براندازی جمهوری اسلامی است و در این راه هم از ابزار نظامی و سرکوب آشکار استفاده می کند و هم از ابزار نرم و به کارگیری نیروهای وابسته در داخل. به نظر اینها پیاده نظام های آمریکا در داخل نیروهای دموکراسی خواه و بخشی از اصلاح طلبان هستند و می گویند ما در داخل این دورا سرکوب می کنیم که کردند و در خارج هم باید حریم امنیتی ایجاد کنیم. این حریم امنیتی با توجه به توان جمهوری اسلامی، حریم منطقی است نه جهانی و بین المللی. این حریم منطقی دومی نویی را به سمت ایران ایجاد می کند که اگر یکی بر زمین بخورد، ممکن است آن دومی نو به ایران کشیده شود، ولی اگر آن حریم امنیتی محفوظ شود، دیگر امواج ضربات براندازانه آمریکا به ثقل و نقطه مرکزی جمهوری اسلامی منتقل نمی شود، اما با توجه به عدم توازن که بین نیروهای آمریکا و ایران وجود

دارد، حتی اگر ما حزیم منطقه ای یا عقبه استراتژیک هم داشته باشیم، باید مانند شوروی سابق یک موازنه وحشت ایجاد کنیم. در چنین تحلیلی است که ارزیابی حساسیت برانگیزی بر روی انرژی هسته ای صورت می گیرد و این، پدیده های سوپر استراتژیک می شود، بنابراین در چنین تحلیلی آقای احمدی نژاد مقام محفوظی دارد که این مقام مشخص و محفوظ را مثلاً جناح مولفه نمی تواند تأمین کند. جریانی است که از یک سو علاقه های ایدئولوژیک برای پیشبرد چنین پروژه ای دارد و از سوی دیگر منافع ویژه ندارد که بخواهد به خاطر آن منافع، از این استراتژی صرف نظر کند. در واقع آقای احمدی نژاد مابعد از این چنین استراتژی ای است و این که از نظر نیروهای رادیکال فردی با ویژگی های او می تواند تابه آخر، این پروژه را به پایان برساند. او تلاش می کند حمایت های مردمی را جلب کند و معتقد است برنامه هایش از نهضت ملی شدن صنعت نفت مهم تر است، ولی در باره چرایی و چگونگی این مهم بودن توضیحی ندارد. پروژه نهضت ملی شدن صنعت نفت از یک سو پیوند با آزادی انتخابات و پروژه دموکراسی داشت و از سوی دیگر به پروژه عدالت اجتماعی گره می خورد، اما برنامه انرژی هسته ای با هیچ پروژه اجتماعی مشخصی پیوند و ارتباط ندارد.

● دکتر امیرعلایی می گفت دکتر مصدق به من اصرار داشت، من که رئیس خلع ید هستم، با قطار سلطنتی به آبادان بروم. من گفتم نه، دوباره پسرش "احمد مصدق" را فرستاد و اصرار کرد. پرسیدم این اصرار شما برای چیست؟ گفت می خواهم با قطار سلطنتی بروی که به انگلیس نشان دهم که سلطنت هم پشت ملی شدن صنعت نفت است. دکتر مصدق فراگیر کار می کرد که بتواند نفتی که برای خودمان است را ملی اعلام کند. اما اینجا از یک سو همه را در داخل از خود دور می کنیم و از سوی دیگر می خواهیم در برابر دنیا بایستیم. گفته می شود روسیه نوکر امریکا و اسرائیل است، اما روسیه هم منافع خود را در آنجا به دست آورده و به اونمی شود نوکر گفت. چین هم روزی یک میلیارد دلار مازاد تجاری نسبت به امریکا دارد و منافع خود را به دست آورده و نوکر امریکا نیست. بنابراین دافعه ایجاد می شود، در حالی که در بحران نباید سیاست دافعه داشت. در جنگ تحمیلی، وقتی

حمله نظامی به ایران شد، تیمسار فلاحی گفت ما که ششمین ارتش دنیا بودیم در برابر چنین حمله ای فقط سه ماه می توانستیم بایستیم و پشتیبانی کنیم. در جنگ، حمایت مردمی عجیبی صورت گرفت. امیدوارم ما هم این گونه عمل کنیم که پیروز شویم، اگر توصیه ای به خوانندگان نشر به دارید بفرمایید.

توصیه من این است که مردم در اوج پیروزی، یاد دوران یأس و موانع باشند و در اوج یأس و مشکلات هم به یاد پیروزی ها باشند و توان جامعه را فراموش نکنیم.

● امیدواریم مردم توصیه شما را در نظر بگیرند. با تشکر از وقتی که در اختیار خوانندگان چشم انداز ایران گذاشتید.

معمولاً همه جریان های سیاسی در ایران خیلی خلق الساعه تشکیل می شوند و هیچ فرایند و پیشینه مبارزاتی در پس و پشت آنها به چشم نمی خورد که باعث انسجام نسبی ارگانیک شود و وحدت آنها را دامنه دار و بلند مدت کند

توصیه من این است که مردم در اوج پیروزی، یاد دوران یأس و موانع باشند و در اوج یأس و مشکلات هم به یاد پیروزی ها باشند و توان جامعه را فراموش نکنیم